

تأثیر مسائل خاورمیانه عربی بر

استمرار تیرگی روابط ایران و آمریکا

اکبر بناساز



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه (۱)

خاورمیانه عربی در دهه‌های اخیر آکنده از حوادث و مسائل سیاسی و نظامی پیچیده بوده که نه تنها بر مناسبات خارجی ایران با دولت‌های دیگر، بلکه بر اوضاع و مناسبات جهانی نیز اثر گذاشته است. در این میان بررسی آن بخش از این حوادث و مسائل که بر روابط جمهوری اسلامی ایران و دولت آمریکا و استمرار تیرگی آن اثر جدی گذاشته، برای کشور ما اهمیت اساسی دارد. در مقاله حاضر به بررسی سه موضوع اصلی تر از این مجموعه که بر پیدایش و استمرار این تیرگی اثر بسیار گذارده‌اند، پرداخته شده است. آن سه موضوع و مسأله‌ی مهم عبارتند از:

۱- مسأله‌ی اسرائیل.

۲- حضور نظامی آمریکا در خلیج.

۳- جنگ عراق با ایران.

اکنون می‌پردازیم به شرح و بسط هر یک از این سه موضوع و ارزیابی میزان اثر گذاری‌شان بر تیرگی روابط ایران و آمریکا.

---

۱- این مقاله گزیده از پایان نامه کارشناسی ارشد آقای اکبر بناساز است که در دانشگاه تربیت مدرس با راهنمایی آقای دکتر داریوش اخوان زنجانی و مشاورت آقای دکتر عباس منوچهری تهیه شده و در بهار سال ۱۳۷۷ نیز دفاع شده است.

## ۱- مسأله‌ی اسرائیل:

بعد از جنگ جهانی دوم، یکی از منافع عمده آمریکا در خاورمیانه حفظ موجودیت اسرائیل بوده است. از دیر زمان تعهد آمریکا به اسرائیل باعث می‌شده که سیاستگزاران آمریکایی در استراتژی‌هایی که برای خاورمیانه طراحی می‌کنند همیشه به این موضوع توجه داشته باشند، که یک کشور یهود در خاورمیانه برای برنامه ریزان جنگ سرد و هم پیمانان آنان در شرکت‌های نفتی بسیار سودمند است، چراکه توجه سیاسی و فرهنگی دخالت آمریکا در منطقه‌ای که فرهنگ مردم آن با فرهنگ بیشتر آمریکاییان مغایر بود را فراهم می‌کرد.<sup>(۱)</sup> بنابراین، شناخت هر چه دقیق‌تر ماهیت رابطه‌ی این دو کشور و تأثیر آن بر مسائل خاورمیانه از جمله مناسبات ایران و آمریکا از اولویت‌هاست.

شناخت الگوی حاکم بر روابط آمریکا و اسرائیل، موضوعی است که همواره مورد توجه محققان و سیاستمداران به ویژه در منطقه خاورمیانه بوده است. ویژگی این روابط به گونه‌ای است که شاید میان هیچ دو کشور دیگری در جهان، چنین مناسبات ویژه‌ای وجود ندارد. یک دیدگاه معتقد است که امروزه اسرائیل به عنوان ضمیمه قدرت و ثروت ایالات متحده تلقی شده و اقتصاد آن کشور، یکسره به جریان سرمایه خارجی وابسته است و سیاست‌های او را عموماً اهداف ایالات متحده تعیین می‌کند. روی این اصل، در دهه‌های گذشته آمریکا به تنهایی و با تکیه بر برتری خود در غرض‌های دیپلماتیک، نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیکی از اسرائیل حمایت نموده است.

دیدگاه دیگر علت این کمک‌ها و مساعدت‌های آمریکا به اسرائیل را ناشی از اهرم‌های قوی و نافذی می‌دانند که اسرائیل در آمریکا از آنها برخوردار است. تسلط یهودیان آمریکا بر ارکان اقتصادی، تجاری، ارتباطی و هنری - تبلیغی آمریکا، در عمل موجب شده که بعد از گذشت چندین دهه از آغاز روابط بین این دو کشور، بسیاری از محافل تصمیم‌گیری و سیاستگذاری آمریکا به طور مستقیم تا غیر مستقیم تحت تأثیر توانایی مالی و سیاسی گروه‌های فشار یهودی (لابی‌های یهودی) قرار داشته باشد. یهودیان آمریکا دائماً در پی منافع دولت و کشور اسرائیل هستند و برای تضمین بقای دولت یهود تمامی توان خود را به کار می‌گیرند. چنین ارتباط متقابلی، ناخودآگاه ضرورت وجود یک نیازمندی متقابل را پیش می‌کشد. و همین امر باعث شده که در عمل دو دیدگاه کلی در

مورد چگونگی روابط بین آمریکا و اسرائیل مطرح باشد. یک دیدگاه از تابعیت محض اسرائیل از ملاحظات و استراتژی‌های متنوع آمریکا سخن می‌گوید و تمامی کمک‌های اقتصادی - نظامی و ... واشنگتن به تل‌آویو را در جهت تأمین بالاترین سطوح منافع برای آمریکا قلمداد می‌کند و دیگری معتقد است که این آمریکاست که در اصل میان تدابیر ظریف و بنیانی اسرائیل و گروه فشار آن محاصره شده است.<sup>(۱)</sup> روابط مبتنی بر کمک آمریکا به اسرائیل مانند هیچ کشور دیگری در جهان نیست، به طوری که حجم خالص آن تا سال ۱۹۹۶ بالغ بر ۷۷/۷۲ میلیارد دلار برآورد شده است. در واقع اسرائیل بیشتر از سرانه تولید ناخالص کل سالیانه چند کشور عرب شامل مصر، موریتانی، سوئد، یمن و مراکش هر ساله از آمریکا کمک دریافت کرده است.<sup>(۲)</sup> کمک آمریکا به اسرائیل در اوایل دهه ۱۹۵۰ با حجم کم آغاز شد و به تدریج طی دهه‌های بعد به وام‌های بانک صادرات و واردات، غذا برای کمک به صلح و وام‌های اقتصادی کلی گسترش یافت. وام‌های نظامی صرفاً پس از جنگ ۱۹۶۷ شروع شد، و این روند با کمک‌های بلاعوض از سال ۱۹۸۵ به کلی تغییر کرد. در سالهای اخیر، کمک مالی سالیانه دولت آمریکا برای اسرائیل در حدود تقریبی ۳ میلیارد دلار کمک نظامی و اقتصادی حفظ شده، و این علاوه بر بیشتر از ۵۰۰ میلیون دلار از دیگر بخشهای بودجه و خارج از آن بوده است. برخلاف بیشتر دریافت کنندگان کمک‌های اقتصادی آمریکا، که به استفاده از حجم عظیمی از پول برای پروژه‌های خاصی نظیر مازاد کشاورزی یا کالاهای به خط آخر رسیده آمریکا ملزم هستند، اسرائیل می‌تواند آن کمکها را بطور مستقیم در خزانه خود بگذارد. از سال ۱۹۹۲، آمریکا یک رقم ۲ میلیارد دلاری را سالیانه به صورت تضمین وامها به اسرائیل ارایه کرده است. پژوهشگران کنگره آمریکا فاش کرده‌اند که بین سالهای ۱۹۷۴، ۱۹۸۹، ۱۶/۴ میلیارد دلار از وام‌های نظامی آمریکا به کمک بلاعوض تبدیل شده و این موضوع از ابتدا قابل درک بوده است، در واقع تمام وام‌های گذشته آمریکا به اسرائیل به مرور زمان از سوی کنگره بخشیده شده‌اند و سیاست آمریکا از سال ۱۹۸۴ این بوده است که کمک اقتصادی به اسرائیل باید برابر با بیش از باز پرداخت بدهی سالیانه آن کشور به ایالات متحده باشد.<sup>(۳)</sup>

۱- اصغر کیوان حسینی، «دو دیدگاه در تحلیل روابط آمریکا و اسرائیل» سیاست دفاعی، سال پنجم، شماره ۲ بهار ۱۳۷۶ ص ۱۱۷-۱۲۰.

۲- استفن ریونز، «کارگردهای استراتژیک کمک آمریکا به اسرائیل» سیاست دفاعی، سال پنجم شماره ۲ بهار ۱۳۵۶ ص ۱۴۰-۱۲۱.

۳- همان، ص ۱۲۳.

درصد زیادی از کمکهای خارجی آمریکا به اسرائیل داده می‌شود، هر چند که اسرائیل دقیقاً ۰/۰۰۱ درصد از جمعیت جهان را داراست و اغلب یکی از درآمدهای سرانه بالا را در جهان دارا می‌باشد. در واقع، تولید ناخالص داخلی اسرائیل بیش از مجموع تولید ناخالص داخلی مصر، لبنان، سوریه، اردن، ساحل غربی و غزه است. اسرائیل با درآمد سرانه تقریبی چهارده هزار دلار شانزدهمین کشور ثروتمند جهان است. اسرائیل از درآمد سرانه بالاتری نسبت به عربستان ثروتمند و نفتی برخوردار است و صرفاً اندکی کمتر از اکثر کشورهای ثروتمند اروپای غربی قرار داد، و با توجه به رونق اقتصادی نسبی اسرائیل، کمک آمریکا به آن کشور به طور روزافزونی بحث انگیز شده است.

تعهد آمریکا نسبت به اسرائیل اغلب توسط مقامات آمریکایی بر حسب شرایط اخلاقی و حتی به عنوان یک مورد مبارزه دموکراسی بر ادامه بقا بیان شده است.

اما اگر این موضوع در عمل انگیزه اصلی برای برنامه کمک آمریکا باشد، باید کمک آمریکا به اسرائیل در سالهای اولیه موجودیت دولت یهود بیشتر می‌بود، چرا که در آن زمان نهادها دموکراتیک آن از هر زمانی قوی‌تر و موقعیت استراتژیک آن بسیار آسیب پذیرتر بود، و زمانی که نیروی نظامی اش به گونه‌ای نمایش رشد می‌کرد و سرکوب فلسطینیان در سرزمینهای اشغالی افزایش می‌یافت، این کمکها باید کاهش پیدا می‌کرد. درحالی که سیر کمکها کاملاً برخلاف جهت مذکور بوده است: کمک نظامی و اقتصادی آمریکا تا پس از جنگ ۱۹۶۷ آغاز نگردید. در واقع، ۹۹ درصد از کمکهای نظامی آمریکا به اسرائیل از زمان ایجاد آن دولت، پس از این که نیروهای اشغالگرش بر جمعیت بزرگی از فلسطینیان مسلط شدند، دریافت شده است.<sup>(۱)</sup>

یکی از اساسی‌ترین اصول در تئوری روابط بین‌المللی این است که با ثبات‌ترین روابط نظامی میان رقیبان (درکنار خلع سلاح) برابری استراتژیک است. چنین روابطی یک بازدارندگی موثر برای هر دو طرف علیه یک حمله پیش‌دستانه توسط دیگری فراهم می‌کند. اگر این موضوع صرفاً با امنیت اسرائیل ارتباط داشت، آمریکا برای حفظ دفاع اسرائیل در حدی که تقریباً مساوی با هر ترکیب واقعی از نیروهای مسلح عرب، متعهد خواهد بود. در عوض، رهبران هر دو حزب سیاسی آمریکا

۱- دونالد نیف «گروگانگیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل» سیاست دفاعی، سال پنجم، شماره ۲ بهار ۱۳۷۶، ص ص ۱۷۰-۱۴۱.

حمایت خود را نه از حفظ یک توازن نظامی میان اسرائیل و همسایگانش، بلکه برتری نظامی کیفی اسرائیل اعلام کرده‌اند. زمانی که اسرائیل قدرت نظامی کمتری داشت، چنین اتفاق نظری برای پشتیبانی از اسرائیل در آمریکا وجود نداشت. ادامه سطوح بالای کمک آمریکا به اسرائیل احتمالاً ناشی از نگرانی برای بقای اسرائیل نیست. یک توجیه ممکن است از تمایل به ادامه برتری استراتژیک و سیاسی اسرائیل بر فلسطینی‌ها و کل منطقه سخن بگوید.

در واقع دلیل اصلی برای جهت‌گیری سیاست آمریکا نسبت به اسرائیل، نقشی است که این کشور برای آمریکا ایفا می‌کند. اسرائیل به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن و نیز در فلسطین کمک کرده است. آنها سوریه را برای چندین سال به صورت یک متحد شوروی در کنترل نگه داشته‌اند. نیروی هوایی آنها بر سراسر منطقه مسلط است. جنگ‌های پی در پی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا بوده است و مجرای برای صدور آنها به رژیم‌ها و جنبش‌های غیر مردمی همانند افریقای جنوبی، ایران زمان شاه، گواتمالا و نیکاراگوئه بوده‌اند. مشاوران نظامی اسرائیل کتتراها، جونتو و دیگر جنبش‌ها و حکومت‌های مورد حمایت آمریکا را مוסاد با سیا و دیگر سرویس‌های آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات همکاری کرده است. اسرائیل موشک‌هایی دارد که توان رسیدن به اتحاد شوروی سابق را دارند و با مجتمع نظامی-صنعتی آمریکا و پژوهش و توسعه برای جمهوری جدید، سیستم‌های دفاع ضد موشک و حتی ابتکار دفاع استراتژیک همکاری رابطه‌ای که انتظار می‌رود ادامه پیدا کند.

الگوی کمک آمریکا به اسرائیل آشکار است، بلافاصله به دنبال پیروزی در جنگ ۱۹۶۷، زمانی که برتری نظامی آن در منطقه معلوم شد، کمک آمریکا ۴۵۰ درصد افزایش یافت. بخشی از این افزایش، طبق گزارش نیویورک تایمز ظاهراً مربوط به ارایه نمونه‌هایی از جنگ افزارهای جدید شوروی به آمریکا توسط اسرائیل بود که طی جنگ به غنیمت گرفته شده بود. در پی جنگ داخلی در اردن، زمانی که توان اسرائیل برای جلوگیری از حرکت‌های انقلابی از مرزهایش معلوم شد، کمک‌ها به هفت برابر افزایش یافت. بعد از آن در جنگ ۱۹۷۳ با نمایش قدرت اسرائیل برای شکست نیروهایی که از سوی شوروی تامین شده بودند، کمک نظامی ۸۰۰ درصد افزایش پیدا کرد. این افزایش کمک‌ها با تصمیم بریتانیا برای خروج نیروهایش از شرق سوئز همزمان بود که به فروش تسلیحاتی گسترده و همکاری با ایران زمان شاه یعنی عنصر کلیدی دکترین نیکسون منجر شد.

دوباره در سال ۱۹۷۹، بلافاصله پس از سقوط شاه و با انتخاب حکومت دست راستی لیکود و تصویب قرارداد کمپ دیوید، کمکها چهار برابر شد. بار دیگر پس از تجاوز سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان این عمل تکرار شد. در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ زمانی که آمریکا و اسرائیل یادداشت تفاهمی در مورد همکاری استراتژیک و برنامه‌ریزی نظامی امضاء نمودند و اولین تمرینات نظامی دریایی و هوایی مشترک را اجرا کردند، اسرائیل با یک کمک اقتصادی ۱/۵ میلیارد دلاری اضافی و نیز ۵۰۰ هزار دلار برای ساخت یک جت جنگنده جدید پاداش گرفت. طی جنگ خلیج فارس و پس از آن کمک آمریکا ۶۵۰ میلیون دلار بیشتر شد.<sup>(۱)</sup>

بر خلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها، پایان جنگ سرد و پیشرفت‌های اولیه در روند صلح خاورمیانه، کمک نظامی و اقتصادی آمریکا به اسرائیل را کاهش نداده است، بلکه این کمکها افزایش نیز داشته است. سیاست کمکهای آمریکا از بسیاری جوانب با منافع هر دو طرف هماهنگ است. اسرائیل، عربستان سعودی و آمریکا همگی خواستار سرکوبی ملی‌گرایی افراطی و حفظ شرایط موجود در منطقه حتی با نیروی نظامی هستند، به علاوه برای اسرائیل، نظامی‌گرایی اعراب به عنوان بهانه‌ای برای ادامه سرکوبی در مناطق اشغالی و مقاومت با درخواست‌های سازش منطقه‌ای است. قدرت نظامی اسرائیل برای رهبران مستبد عرب به عنوان بهانه‌ای برای نبودن دموکراسی داخلی و عدم توانایی آنان در رسیدگی به مشکلات شدید اجتماعی و اقتصادی به کار می‌رود، قابل توجه است که سالها پیش از به امضاء رسیدن پیمانهای اسلو، آمریکا میلیاردها دلار تسلیحات را به کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌فرستاد که موضعی سخت‌تر از سازمان آزادیبخش فلسطین نسبت به اسرائیل داشتند و در عین حال حتی *مؤید* صحبت با فلسطینیها خود داری می‌کردند. مسابقه تسلیحاتی که در نتیجه این وضعیت به وجود آمد برای تولیدکنندگان سلاح آمریکایی بسیار سودآور بود.

کمک به اسرائیل به ویژه در سالهای اخیر برای پشتیبانی از روند صلح ضروری شناخته شده است، اما در مذاکرات سیاسی می‌باید برای متقاعد کردن یک گروه برای انجام مصالحات لازم در دیپلماسی هم از تهدید استفاده کرد و هم از تطمیع.

با این حال ایالات متحده در مورد اسرائیل صرفاً از طریق تطمیع عمل کرده است، با این سخنان



مکرر مقامات ایالات متحده مبنی بر این که کمک به اسرائیل بلا شرط است، در اسرائیل انگیزه‌های برای دادن امتیازات لازم که بتواند به صلح منتهی شود، وجود ندارد. همانطور که هنری کسینجر گفت: «من از رابین می‌خواهم که امتیازاتی را بدهد و او می‌گوید که نمی‌تواند، زیرا اسرائیل ضعیف است. من به او تسلیحات بیشتری می‌دهم و او می‌گوید که نیازی به دادن امتیاز ندارد، زیرا اسرائیل قدرتمند است».<sup>(۱)</sup> و این امر برخلاف استفاده مکرر از کمک به عنوان اهرم نفوذ به اردن، مصر، لبنان و دیگر کشورهای عربی و نیز مقامات فلسطین است. با این حال، این به نفع آمریکا بوده است که یک اسرائیل نظامی قدرتمند و متخاصم وابسته را حفظ کند و صلح واقعی می‌تواند چنین رابطه‌ای را تضعیف کند. بنابراین ایالات متحده از سیاست «صلح آمریکایی» پیروی کرده است یا سیاستی که می‌تواند ثبات بیشتری را منطقه بیاورد. در حالی که پیمان کمپ دیوید یک نمونه آشکار است، زیرا بسیار به یک پیمان نظامی سه جانبه شباهت داشت تا یک پیمان صلح.

با توجه به موارد فوق، علت اصلی مواضع تند و دشمنانه آمریکا و اسرائیل نسبت به جمهوری اسلام ایران، کاهش پایگاه حیاتی اسرائیل در سطح معادلات منطقه با تسریع در روند صلح خاورمیانه و انعقاد قرار داد صلح میان ساف و اسرائیل است. با توجه به این که ترسیم چهره جدید از ناامنی ضرورت طرح دشمن جدید را پیش می‌کشد، در نتیجه طرح مسائلی علیه جمهوری اسلامی در زمینه حمایت از تروریسم، دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و... به مثابه زمینه سازی برای معرفی ایران به عنوان دشمن جدید در سطح منطقه می‌باشد و در رهگذر این فرآیند، اسرائیل به عنوان خط اول اردوگاه رویارویی با بنیادگرایی اسلامی مطرح می‌شود. در این رابطه باید به نقش گروه‌های فشار یهودی در آمریکا نیز توجه نمود، که بخش اعظمی از سیاستها و تصمیم گیری‌های رهبران آمریکا را به سوی ایران و ضرورت مهار خطر آن سوق داده‌اند، و برای حفظ منافع اسرائیل به تشدید تحریم‌های آمریکا علیه ایران معتقدند، و حتی صحبت از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی می‌کنند. در رأس این گرایش در آمریکا سازمان لابی یهودیان آمریکا «ایپک» قرار داد، «لابی» اسرائیل در آمریکا و انتخابات نمایندگان مجلسین و ریاست جمهوری آمریکا نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کند، با انتشار خبرنامه، گاهنامه و گزارشهای ویژه مرتباً نمایندگان و سیاست‌گذاران آمریکا را در جریان مسایل ایران قرار می‌دهند و بدین ترتیب مواضع خصمانه خود نسبت به ایران را به خوانندگان القا

می‌کنند. جای تعجب نیست که کلیتون دستورالعمل مربوط به تحریم همه جانبه ایران را در کنفرانس سالیانه کنگره جهانی یهودیان و در حالی که کلاه ویژه یهودیان را بر سر داشت، اعلام کرد، و در واقع این حرکت کلیتون پاسخی بود به تلاشها و خواست یهودیان آمریکا، پس از کلیتون «باب دال» و «بنوت کینگریج» از شخصیت‌های برجسته حزب جمهوریخواه نیز در جلسه مزبور موضعی مشابه کلیتون و حتی شدیدتر از وی در برابر ایران اتخاذ کردند.<sup>(۱)</sup>

## ۲- حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس

تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آمریکا علایق منطقه‌ای خود در خلیج فارس را از طریق سیستم امنیت دو ستونی و پیمان سنتو تعقیب می‌کرد، و بدون صرف هزینه‌ای منافع خود در منطقه خلیج فارس را حفظ می‌نمود، و ایران نیز یک ستون عمده سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این ترتیب امنیتی به هم خورد، و طبعاً استراتژی آمریکا نیز تغییر یافت. از دید آمریکا یک خلاء عمده امنیتی در منطقه ایجاد شد که بایستی هر چه زودتر با آن مقابله کرد، همچنین جمهوری اسلامی می‌توانست بر اساس تئوری دو مینو خطر بالقوه‌ای برای دیگر کشورهای منطقه باشد، و با تحلیلهائی که برژینسکی می‌کرد «هلال بحرانی» به وجود آمده بود که مرکز آن ایران محسوب می‌شد و هر روز گسترش می‌یافت.

پیرو این جریان‌ات طرح سیاست نظامی جدید آمریکا در کاربرد نیروهای واکنش سریع از سال ۱۹۷۹ به مرحله‌ی عمل در آمد، سپس تحولات جنگ ایران و عراق، به تغییر در ابعاد و سازمان و وظیفه نیروهای واکنش سریع، که در طرح تشکیل اولیه آن حفظ منافع نفتی غرب در منطقه خلیج فارس و در نهایت جلوگیری از تسلط شوروی بود، منجر شد.

در نوایل مارس ۱۹۸۰ این نیرو کار خود را با ایجاد ستاد فرماندهی در پایگاه هوایی «مک ایل» در ایالت فلوریدا شروع کرد. بروز برخی مشکلات اداری، فرماندهی و چگونگی کاربرد نیرو در منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس، به تغییراتی در سلسله مراتب فرماندهی و در سازمان نیروهای واکنش سریع منجر شد، به طوری که از سال ۱۹۸۳ عناصر تشکیل دهنده نیروهای واکنش سریع تحت

۱- مجتبی امیری «ایران و آمریکا: نگاهی دیگر»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نهم مرداد و شهریور ۱۳۷۴ صص ۲۴-۱۶.

فرماندهی یک سازمان جداگانه به نام نیروهای «فرماندهی مرکزی آمریکا» (سنتکوم) قرار گرفت. محدوده عملیاتی این نیرو و جنوب غربی آسیا شامل کشورهای ایران، افغانستان، پاکستان، شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، یمن، سومالی، کنیا، اتیوپی، سودان، مصر، جیبوتی و عراق، که به خودی خود خلیج فارس و دریای سرخ را نیز در بر می‌گرفت، بود. در یک برنامه پیش بینی شده، حداکثر نیروهای واکنش سریع ۴۴۴ هزار نفر پیش بینی شده بود. با این حال، ارزیابی‌های نظامی مشخص می‌کند که این نیرو در نهایت قادر به مقابله با یک هجوم همه جانبه شوروی (سابق) در منطقه نبوده و از محتوای کلی ماموریت نیروی واکنش سریع چنین بر می‌آید که این نیرو جهت مقابله با جمهوری اسلامی و حفظ منافع نفتی غرب در خلیج فارس و کشورهای اطراف آن به وجود آمده است.<sup>(۱)</sup>

هارولد براون، وزیر دفاع وقت آمریکا، نیز خطر اصلی در خلیج فارس را در مخاطره قرار گرفتن رفاه اقتصادی و سیاسی ایالات متحده و متحدان آن اعلام کرد. به اعتقاد براون، در صورت محرومیت کشورهای صنعتی از منابع انرژی خلیج فارس اقتصاد جهانی و متحدان آمریکا ورشکسته شده و یا به دردمر می‌افتد. به طوری کلی، نیروهای واکنش سریع در راه مداخله مؤثر نظامی خود با موانع قابل توجهی از نظر نظامی و سیاسی روبرو بودند. به غیر از موانع نظامی، مهمترین سد و مانع سیاسی در راه مداخله نظامی، فقدان کشورهای موثق و مطمئن سیاسی و نظامی از نظر آمریکا در منطقه بود. این در حالی است که به عقیده استراتژیست‌های سیاسی و نظامی آمریکا، اصل اساسی استراتژی آمریکا در خاورمیانه، باید پرهیز از حضور یک نیروی عظیم مسلح در خاک و ساحل کشورها باشد. وجود حس قوی ناسیونالیسم ضد غربی در کشورهای منطقه، حتی برای کشورهای دوست نیز اجازه استقرار و فعالیت نیروهای آمریکا را در زمان صلح غیر ممکن می‌ساخت.<sup>(۲)</sup>

به این ترتیب، فرمول جدید امنیتی آمریکا بر این امر مبتنی بود که امنیت در منطقه خلیج فارس باید غیر مستقیم و کنترل شده از بیرون باشد. مهمترین هدف از تشکیل نیروهای واکنش سریع این بود که در دراز مدت حضور گسترده نظامی و سیاسی ایالات متحده آمریکا در منطقه تضمین و در کوتاه مدت باعث قوت قلب متحدان او در منطقه شود.<sup>(۳)</sup>

۱- اسماعیل سهرابی، «مجموعه‌ی مقالات خلیج فارس»، ص ۳۴۵.

۲- آسدی، بیژن «مجموعه‌ی مقالات خلیج فارس»، ص ص ۸۵-۸۴.

۳- آسدی، همان، ص ۸۶.

موازنه قدرت در خلیج فارس در پی بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت به گونه‌ای چشم‌گیر دگرگون شد، و ایالات متحده آمریکا با حضور نظامی در منطقه دست در دست کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس رتبه نخست را در نظام سلسله مراتبی قدرت در خلیج فارس به دست آورد در حالی که ایران در رتبه دوم قرار دارد. ایالات متحده تلاش می‌کند، که این اطمینان را به وجود آورد که هیچ یک از قدرت‌های منطقه‌ای که دشمن منافع غرب در منطقه شناخته می‌شوند، نفوذ ویژه‌ای در منطقه خلیج فارس کسب نخواهند کرد، همچنین می‌کوشد احتمال دسترسی چنین نیروهایی (ایران و عراق) به مواضع کنترلی در منطقه را محدود سازد، و اجازه ندهد در مقام تهدید حکومت‌های همسو با آمریکا برآیند، یا توان دیکته کردن سیاست‌هایشان در منطقه را بیابند، در این برخورد ایالات متحده علاوه بر حضور نظامی نیرومند خود در منطقه کوشیده است شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس را مسلح کند، به این امید که موازنه نظامی تازه‌ای به سود این شش کشور در منطقه پدید آید، به عنوان مثال درحالی‌که ایران تنها ۴/۲ درصد تولید ناخالص ملی خود را در سال ۱۹۹۳ صرف هزینه‌های نظامی کرد، عربستان سعودی ۱۳/۱ درصد، کویت ۱۲/۱ درصد، عمان ۱۵/۳ درصد و امارات متحده عربی بیش از ده درصد تولید ناخالص ملی خود را در آن سال به هزینه‌های نظامی اختصاص دادند.<sup>(۱)</sup>

بدین سان از همان فردای جنگ خلیج فارس، ایالات متحده آمریکا شروع به اتخاذ تدابیر لازم و تصمیم‌گیری درباره‌ی ساختار سیستم تازه امنیتی در منطقه کرد، سیستمی که به نظر آمریکائیان می‌بایست قادر به تأمین و تضمین هدف‌های اساسی و حفظ منافع حیاتی ایالات متحده باشد. این سیستم در عین حال امنیت ارضی کشورهای عرب دوست و متحد آمریکا در منطقه و نیز آزادی جریان نفت و رفت و آمد آزادانه کشتی‌های نفتکش را نیز در بر می‌گرفت. در این سیستم جدید، دو پدیده یا عامل تازه در نظر گرفته شده بود: نخست، جو تازه بین‌المللی ناشی از پایان گرفتن جنگ سرد و این که روسیه (شوروی سابق) دیگر همانند گذشته خطر جدی حداقل در کوتاه مدت، به شمار نمی‌آید. دوم، شکست سیستم‌های سابق و ناکامی در کاربرد آنها که مبتنی بر ضرورت وجود یک کشور متحد در منطقه تحت عنوان وکیل و نماینده بود.

۱- «دیدگاه‌های ایران در رابطه با دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاورمیانه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی سال نهم مرداد و شهریور ۱۳۷۴ پیروز مجتهدزاده ص ص ۱۵-۸

این نکته که از این پس وظیفه حفظ و تامین امنیت منطقه باید تنها بر دوش نیروهای آمریکایی قرار گیرد، مهم تلقی می‌گردد. این برداشت تازه ایالات متحده در واقع شکلی گسترش یافته از ایده اصلی و هسته مرکزی دکترین کارتر می‌باشد، مداخله نظامی سریع به آموزه مزبور افزوده شده بود. با این وجود، قابل ذکر است که چه دولت بوش و چه دولت کلینتون همین برداشت را دارند.

چنین به نظر می‌رسد که آنچه در فکر و ذهن دولتمردان آمریکایی می‌گذرد، آنست که می‌خواهند مسئولیت تامین و حفظ امنیت کشورهای دوست و متحد خود در منطقه یعنی نشین‌های نفت خیز خلیج فارس را که برایشان ارزش و اهمیت حیاتی دارد، رأساً به عهده گیرند و در ازای این کار، کشورهای مزبور متقابلاً حمایت سیاسی، مالی و اقتصادی خود را از سیاست امنیتی مزبور و بطور کلی وفاداری خود را نسبت به آمریکا ابراز و اثبات نمایند، ویژگی سیستم تازه این است حضور دائمی و گسترده نظامی آمریکا در منطقه ضرورت ندارد، تنها وجود گروه محدودی از کارشناسان و نظامیان برای نظارت بر کارها و آماده نگهداشتن تجهیزات نظامی کفایت می‌کند، تنها شرط لازم این است که ایالات متحده آمریکا هر گاه مقتضی باشد بتواند از امکانات و وسایل و تجهیزات نظامی تعبیه شده در این کشورهای دوست و متحد بهره جوید به دفع خطر بپردازد.<sup>(۱)</sup>

در عین حال، این سیستم یک قطبی می‌تواند حالت جمعی به خود گیرد، یعنی به صورت ائتلاف مجموعه‌ای از دولتها بر ضد یک کشور یا ائتلاف اکثریتی بر ضد اقلیتی در آید، البته با این خصوصیت که ایالات متحده آمریکا در این گروه بندی جایگاه ویژه‌ای نسبت به هم پیمانان منطقه‌ای خواهد داشت و تصمیم گیرنده واقعی خواهد بود. اما نکته اساسی و مهم این است که تشخیص خطر واقعی بر چه پایه‌ای صورت می‌پذیرد، آمریکا با توجه به کدام ضابطه به تنهایی خطر را شناسایی می‌کند و تصمیم به مقابله می‌گیرد، پاسخ این پرسشها در ساختار سلسه مراتب سلطه جویی و قدرت برتر نهفته است. چون آمریکا در این ائتلاف قدرت برتر است، بنابراین بر طبق منافع و مصالح خود عمل می‌کند و هر گاه اهداف اساسی خود را در مخاطره ببیند دست به اقدام می‌زند، و در این تصمیم‌گیری اراده و خواست متحدان کوچک منطقه‌ای اهمیت و تاثیر اندکی دارد.

این سیستم همچنین می‌تواند در صورت لزوم تعدادی از کشورهای منطقه را با امضای قرار داد ائتلاف و همکاری با آمریکا مستحکم‌تر شود، و حتی ممکن است در این قرار دادها و سیستم یک

قطبی امنیتی، مرکز فرماندهی منطقه‌ای، تحت نظارت آمریکا پیش بینی شود. بهترین مثال در این زمینه عقد قرار داد ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۰ میان ایالات متحده و کویت است که به موجب آن امنیت کویت به مدت ده سال از سوی آمریکا تضمین شده است. در این جهت آمریکا امنیت کویت را در دراز مدت نیز حفظ و تأمین خواهد کرد و برای نیل به این مقصود، ایالات متحده اختیار تام دارد که به عنوان همکاری نظامی برای دفاع از خاک کویت از کلیه امکانات و تسهیلات موجود در آن کشور استفاده کند، همچنین ایالات متحده هر گونه تجهیزات و تأسیسات نظامی را که مصلحت و لازم بداند در آن سرزمین برپا خواهد نمود تا در صورت بروز بحران بتواند سریعاً در مقام اجرای عملیات نظامی برآید.

این موافقت نامه نخستین تجربه از این دست در چارچوب سیستم تک قطبی امنیتی است و ایالات متحده در صدد عقد قراردادهای مشابه با دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (عربستان سعودی، امارات متحده عربی، عمان، قطر و بحرین) نیز می‌باشد. معذالک آمریکا بی‌آنکه منتظر نتیجه مذاکرات سیاسی در این زمینه بماند، پس از جنگ خلیج فارس، بخش چشمگیری از وسایل و تجهیزات نظامی باقیمانده را که به آمریکا بازگردانده نشده بود، در خاک عربستان جای داد که میزان و انواع این جنگ افزارها هنوز فاش نشده است. همزمان با این ذخیره سازی، آمریکا برای کمک به عربستان سعودی به منظور بازسازی و نوسازی ساختار ارتش و تهیه و تدارک امکانات لازم برای این کشور، دست به اقدامات وسیعی زد، و در این جهت پایگاه نظامی طهران ساخته شد.

ویژگی این شیوه یک قطبی امنیتی، در مزایای خاصی است که برای ایالات متحده آمریکا دارد. پیش از همه این که آمریکا ظاهراً با استقرار گروه‌های نظامی محدودی در منطقه که چندان به چشم نمی‌آیند، به صورت مدافع و ضامن امنیت منطقه در می‌آید و لذا از این امکان برخوردار می‌شود که اهداف سیاسی - اقتصادی و به اصطلاح منافع حیاتی خود را تعقیب نماید، بی‌آنکه احساسات ضد غربی را در میان مردم منطقه برانگیزد. به عبارت دیگر، با پرهیز از اعزام گروه‌های گسترده نظامی، از تحریک احساسات ضد غربی اجتناب می‌ورزد ولی مزیت مهم‌تر سیستم مزبور در آنست که به ایالات متحده آمریکا امکان می‌دهد بر مجموعه تجهیزات و تأسیسات نظامی و جنگ افزارهایی که به منطقه فرستاده یا خواهد فرستاد کنترل و نظارت کامل داشته باشد. از دیگر مزایای سیستم امنیت

یک قطبی آنست که واشنگتن با نظارت و کنترل مستقیم خود، می‌تواند دسترسی کشورهای دوست و متحد آمریکا به سلاحهای هسته‌ای را به آسانی پیش‌بینی و به موقع از آن جلوگیری کند. این موضوع در چارچوب روابط اعراب و اسرائیل اهمیت بیشتری می‌یابد. همچنین آمریکا می‌تواند میزان گسترش جنگ افزارها و تشکیلات نظامی شیخ نشین‌های خلیج فارس و نیز خریدهای تسلیحاتی آنها از دیگر منابع را کنترل کند و حتی بر مسابقه تسلیحاتی کشورهای منطقه نظارت داشته باشد، مضافاً بر این که می‌تواند بر خلاف تبلیغاتش درباره‌ی «اندیشه کنترل تسلیحات در منطقه» آزادانه هر مقدار که می‌خواهد سلاح به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بفرشد.

اما مهمترین و بالاترین مزیت این سیستم امنیتی جدید آنست که به ایالات متحده امکان می‌دهد موضع خود در دفاع و پشتیبانی از کشورهای عربی را با حمایت آشکار و پنهان از اسرائیل وفق دهد و آن را به گونه‌ای توجیه کند. به عبارت روشن‌تر، آمریکا در عین حال که حامی اسرائیل است، به عنوان مدافع امنیت کشورهای عربی نیز نقشی بازی می‌کند. ایفای این نقش دوگانه در منطقه جالب به نظر می‌رسد، زیرا آمریکا از یک سو برای اسرائیل پیام می‌فرستد و ضمن آن آشکارا و بدون هیچ پرده پوشی دیدگاههای خود را در زمینه تعهداتی که در قبال متحدان عرب خود در منطقه پذیرفته، اعلام می‌دارد؛ یعنی این که از این پس دیگر هیچ گونه آشتی ناپذیری را در اختلاف اعراب و اسرائیل تحمل نخواهد کرد، و از سوی دیگر آمریکا همچون گذشته، امنیت حیاتی اسرائیل را ضمانت می‌کند و به این ترتیب می‌باید که در مناقشه اعراب - اسرائیل تحولی سریع و عمیق پدید آورد.<sup>(۱)</sup>

بدین سان کاملاً آشکار می‌شود که حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه در پیشرفت روند صلح خاورمیانه تأثیر عمده و اساسی داشته است. اما این سیستم با وجود مزایای فراوانی که برای آمریکا دارد، متضمن هزینه فوق العاده سنگینی برای آمریکائیان است، لذا کشورهای منطقه برای استفاده از این سیستم و این که قرار داد اتحاد با آمریکا به خوبی عمل کند، ناگزیرند مخارج هنگفت آن را بر عهده گیرند، چنان که مشارکت عملی کشورهای مزبور، رمز پیروزی برنامه حکومت بوش در اجرای عملیات معروف به «طوفان صحرا» گردید، زیرا با کمکهای مالی کشورهای عربی منطقه

۱- علی لاهوتی. «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شهریور و مرداد ۱۳۷۴، صص

بود که بوش موفق شد همکاری و ائتلاف دیگر کشورها را جلب کند، بی آنکه بر کسری بودجه ایالات متحده بیفزاید. اما آنچه بیش از همه در زمینه کاربرد این سیستم امنیت یک قطبی در منطقه خلیج فارس جلب توجه می‌کند، پیامدهای سیاسی آنست، چرا که در واقع سیستم مورد بحث به آمریکا امکان و فرصت همه‌گونه تصمیم‌گیری و اتخاذ شیوه‌های سیاسی - نظامی را می‌دهد، یعنی می‌تواند جنبش‌ها، نهضت‌ها و قدرتها را به دلخواه خود منزوی یا مجازات کند و حتی ممکن است به کشورهایی که از دید آمریکائیان مخالف سیاست آن کشور هستند، آسیب رساند.

به این ترتیب، سیستم امنیتی یک قطبی در خلیج فارس، وسیله مؤثری برای حفظ منافع آمریکا در منطقه به شمار می‌رود، ولی این سیستم نیز همانند گزینه‌های قبلی نمی‌تواند امنیت منطقه را به طور کامل و جامع تضمین کند، و دارای نقاط ضعف و کمبودهایی است، زیرا در حقیقت بر مبنای جدایی کشورهای منطقه از یکدیگر طرح ریزی شده و تنها از حمایت کشورهای نفت خیز و ثروتمند حاشیه جنوبی خلیج فارس برخوردار است، یعنی کشورهایی که به خصوص پس از بحران کویت به آمریکا وابستگی بیشتری پیدا کرده‌اند.

با توجه به مطالب ذکر شده است که به میزان اثرات منفی حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس بر استمرار تیرگی روابط ایران و آمریکا پی می‌بریم. چرا که در واقع چنین ساختار امنیتی، پیش از هر چیز به منظور حفظ و تضمین اهداف و منافع حیاتی آمریکا در منطقه ابداع گردیده، نه تضمین کامل امنیت منطقه، و یکی از اهداف اساسی آن مقابله با جمهوری اسلامی و منزوی ساختن ایران در منطقه است. و این در حالی است که ایران مدعی است با داشتن بیشترین ساحل دارای منافع حیاتی از جمله منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی است، به همین دلیل، محق است که در روند تحولات سیاسی منطقه مشارکت داشته باشد، و در جهت منافع امنیتی خود سیاست‌هایی را اتخاذ کند، و نیز معتقد است که امنیت منطقه صرفاً با مشارکت کشورهای منطقه تامین خواهد شد و حضور نیروهای آمریکائی در منطقه باعث گسترش ناامنی بوده و امنیت واقعی را تامین نمی‌کند.<sup>(۱)</sup>

۱- پیروز مجتهد زاده، «دیدگاه‌های ایران در رابطه با دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس و خاورمیانه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال نهم، شهریور ۱۳۷۴، صص ۱۰-۸



### ۳- جنگ عراق با ایران

بعد از شروع جنگ عراق علیه ایران آمریکا نسبت به این جنگ اعلام بی طرفی نمود، اما سپس مشخص شد که علی‌رغم این امر آمریکا از نظر اطلاعاتی و تسلیحاتی به عراق کمک‌های زیادی نموده است. در شروع جنگ مک هنری (نماینده‌ی آمریکا در سازمان ملل متحد) موضع آمریکا در جنگ را چنین بیان می‌کند:

- ۱- بیطرفی در این اختلاف و عدم مداخله در آن.
- ۲- سایر دولت‌ها نیز اعلام بی طرفی و عدم مداخله کنند.
- ۳- آزادی کشتیرانی در خلیج فارس که برای جامعه بین‌المللی حائز اهمیت اساسی است، به هیچ وجه نباید مختل شود.

۴- این اختلاف باید پشت میز مذاکره حل شود، و مخاصمات نیز باید فوراً متوقف شود<sup>(۱)</sup> در حالی که در همان زمان دولت ایران توسط رجایی خراسانی (نماینده‌ی ایران در سازمان ملل متحد) اعلام داشت که آمریکا با هواپیماهای آواکس خود که در اختیار عربستان سعودی قرار داده است هر گونه نقل و انتقال نیروهای ایرانی را به دولت عراق اطلاع می‌دهد، و مستقیماً در جنگ به نفع عراق مداخله می‌کند.<sup>(۲)</sup>

طی دو سال اول جنگ ایران و عراق، آمریکا به ظاهر یک موضع گیری کاملاً بی طرف را در پیش گرفت، علت این امر آن بود که طی این دوره عراق پیروز بود و در خاک ایران حضور داشت. با عملیات نظامی موفقیت آمیز ایران در سالهای بعد و حملات پی در پی به عراق، سیاستگذاران آمریکایی از پیروزی ایران به هراس افتادند، از اینرو از اواسط سال ۱۹۸۳ اقدام به حمایت آشکار از عراق نمودند و یک سیاست ضد ایرانی فعال را دنبال کردند. در ادامه همین سیاست بود که در سال ۱۹۸۲ عراق از لیست کشورهای حامی تروریسم بین‌المللی حذف شد،<sup>(۳)</sup> و از این به بعد آمریکا میلیارد‌ها دلار اعتبار و تسلیحات و کمک در اختیار عراق قرار داد.<sup>(۴)</sup>

مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود، مسئله امنیت اسرائیل با توجه به نقشی که در دفاع از منافع

۱- پارسا دوست، منوچهر نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار: ۱۳۷۱، ص ۵۷.

۲- همان، ص ۱۶۵.

۳- این امر بدین منظور بود که منع قانونی برای کمک به عراق و صدور اسلحه به آن کشور را بر طرف سازد.

۴- جیمز بیل، «ایالات متحده و ایران: پندارها و واقعیت‌ها»، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی،

فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، ص ۴۸۹.

غرب به ویژه آمریکا در منطقه خاورمیانه دارد، است. یکی از اصول استراتژیک آمریکا در مورد اسرائیل و خاورمیانه، اصل حفظ موازنه قوا می‌باشد، بدین معنی که قوای کلیه کشورهای مخالف اسرائیل در خاورمیانه باید همیشه از قدرت نظامی اسرائیل کمتر باشد، تا امنیت اسرائیل تأمین گردد، هدف آمریکا از وقوع این جنگ، نابود کردن امکانات دو کشور قدرتمند منطقه به دست یکدیگر بود. به این ترتیب، با ادامه حمایت از عراق و پیگیری سیاست «جنگ بدون برنده» در پی آن بود که هر دو کشور در حدی تضعیف شوند که منشأ خطری برای منافع و امنیت آمریکا و متحدان آن نباشند.

یکی از فرازهای مهم روابط ایران و آمریکا در زمان جنگ ایران و عراق ماجرای فروش پنهانی اسلحه به ایران و سفر مک فارلین به ایران است که بعدها به ماجرای «ایران - کنترا» معروف شد. در این باره عنوان شد که آمریکا موافقت نموده است برای آزاد کردن هفت گروگان آمریکایی که در بازداشت جهاد اسلامی لبنان بودند، و به امید وساطت ایران در این امر، مقداری اسلحه آمریکایی تحویل ایران بدهد.

ریگان هدف از سفر مک فارلین را:

۱- جانشین کردن یک رابطه بهتر به جای یک رابطه کاملاً خصمانه، ۲- به پایان رساندن جنگ ایران و عراق از راه مذاکره، ۳- خاتمه دادن به تروریسم، ۴- آزاد کردن کلیه گروگانها عنوان می‌کند.<sup>(۱)</sup> که این جریان در اثر رخدادهایی ناکام می‌ماند و به اهداف خود نمی‌رسد.

پس از ماجرای «ایران - کنترا» یا «ایران - گیت» در نوامبر ۱۹۸۶، آمریکا سیاست دشمنی علنی‌تر با جمهوری اسلامی را در پیش می‌گیرد، و این سیاست را تا پایان جنگ ایران و عراق دنبال می‌کند. با تصویب قطعنامه ۵۹۸ و جو سیاسی که به هنگام مذاکره در جلسه‌های شورای امنیت و پس از آن در افکار عمومی علیه ایران به خاطر عدم پذیرش قطعنامه مزبور و ادامه‌ی جنگ، به وجود آمده، ریگان تصمیم خود را در مورد نصب پرچم آمریکا بر روی نفتکشهای کویت و بدرقه آنها با ناوهای جنگی آمریکا را به مورد اجرا گذاشت، و حضور فعالی در منطقه پیدا کرد، همچنین آمریکا ایران را به مین‌گذاری در خلیج فارس متهم کرد، و در این زمینه ناوهای زیادی به منطقه اعزام داشت، به گونه‌ای که بعد از جنگ ویتنام بزرگترین ناوگان جنگی آمریکا را در یک منطقه متمرکز نمود، در ۲۱ سپتامبر

۱- دارایی بشره‌بان، تحولات سیاسی در ایالات متحده آمریکا ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، صص ۱۶۹-۱۶۵.

۱۹۸۷ (۳۰ شهریور ۱۳۶۶) آمریکا به نوعی وارد جنگ با ایران شد، یک چرخبال آمریکایی به کشتی ایران اجر حمله کرد، به این ادعا که در حال مین گذاری بوده است. در ۱۸ اکتبر ۱۹۸۷ سه چرخبال آمریکایی به قایق‌های ایرانی در جزیره رستم و پایانه نفتی رشادت حمله کردند و در ادامه نیروهای آمریکایی به سکوها‌های نفتی ساسان، نصر، جزیره سیر، کشتی جوشن و ناوهای سه‌نند و سیلان حمله کردند. و سرانجام در ۳ ژوئیه ۱۹۸۸ (۱۲ تیر ۱۳۶۷) هواپیمای مسافربری ایرباس ایران را ساقط کردند،<sup>(۱)</sup> که بعد ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و جنگ پایان یافت.

آنچه گفته شد، تبیین نقش سه مورد مهم از سیاست‌های عربی - خاورمیانه‌ای آمریکا بر پیدایش و استمرار تیرگی در روابط ایران و آمریکا است که حل آن نیازمند واقع بینی سیاسی فوق العاده می‌باشد.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی